

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

نادر ثانی

۲۳ فبروری ۲۰۲۱

سلاخی حقیقت در پوشش یک مرگ!

دوشنبه ۴ اسفندماه [حوت] ۱۳۹۹، ۲۲ فبروری ۲۰۲۱

باور به مرگ دشوار است و اگر فردی که برای همیشه ما را ترک کرده، یکی از افراد خانواده، نزدیکان، دوستان و آشنایان باشد این باور دشوارتر و تاب تحمل آن دشوارتر می‌شود. در چنین مواقعی بیشتر خواهان آن هستیم که ویژگیهای نیک آن فرد را به یاد آورده و بر آنچه نکات درخشانی در زندگانی او نمی‌باشند، چشم فرو بندیم. اما زمانی که فرد درگذشته به جرم‌های گوناگون سیاسی متهم است، دیگر آن پندار نادرست توده‌های ما که "پشت سر مرده نباید حرف زد!" در این چهارچوب جای نمی‌گیرد.

در اینجا سخن از پیام "فرج سرکوهی" در سوگ دوستش "حمزه فراهتی" است، فردی که در پرونده زندگی اش مسائل ناهنجاری چون دست داشتن در مرگ پر راز و رمز صمد بهرنگی، اشتراک در رهبری سازمان خائن اکثریت و همکاری با وزارت اطلاعاتی‌هایی که قتل‌های رستوران میکونوس در المان را سازماندهی کردند، وجود داشت. او همانطور که در اعلامیه سازمان "اکثریت" در رثای وی تأکید شده در عین حال یک "اکثریتی" کامل بود، فردی که همانند دیگر یاران خود نه تنها در یکی از حساس‌ترین دوران‌های تاریخی در ایران در فریب توده‌های ما نقش داشت بلکه دستش نیز نظیر سایر رهبران این جریان منحط تا مرفق به خون توده‌های ما آغشته بود. با این حال اگر به خاطر یک جمله در پیام فرج سرکوهی نبود من هم مانند بسیاری دیگر از آن می‌گذشتم.

پیام فرج سرکوهی که در درد از دست دادن حمزه فراهتی در تمامیت خود (در ۱۸ فبروری ۲۰۲۱ در چهارمکتاب یا همان فیس‌بوک، آمده است) بدینگونه است:

"حمزه هم رفت و من دستم به نوشتن نمی‌رود. حمزه هم رفت با بسیاری حدیث‌ها و داستان‌ها و آن زخم قصه پُر غصه ارس که زمانی در آدینه به تفصیل نوشتم.

حمزه در داخل کشور کارنامه‌ای روشن و در خارج از کشور کارنامه‌ای پُر حدیث داشت اما برای من، جدای از این همه، دوستی قدیمی بود، یادگار یکی از بهترین دوره‌های زندگی من. برای من بوی صمد و کاظم و بهروز و روح‌انگیز و علی رضا و حسین غلام و مناف و... را می‌داد. بوی محفل صمد در روزهای نیسان در تبریز.

ما بر آستانه ناگزیر خزان برگریز خود ایستاده‌ایم و سپری می‌شویم با یادهای خورشیدی، امیدهای زخمی و زخم‌های هنوز خون‌چکان‌مان".

حمزه فراهتی فردی آشنا بود. او افسری بود که نقشش در رابطه با مرگ پوشیده در راز و رمز صمد بهرنگی پس از نوشته شدن دو مقاله در آدینه دوره رفسنجانی از طرف فرج سرکوهی، کتابهای "برادرم صمد بهرنگی، روایت زندگی و مرگ او" از زنده‌یاد اسد بهرنگی و "راز مرگ صمد" از اشرف دهقانی و "از آن سال‌ها و سال‌های دیگر" از خود او مورد بحث قرار گرفته است.

جمله‌ای که در پیام فرج سرکوهی من را بر آن داشت تا این نوشته را به تحریر درآورم این بود که [حمزه] "برای من بوی صمد و کاظم و بهروز و روح انگیز و علی رضا و حسین غلام و مناف و.. را می‌داد". پرسش من این است: آقای سرکوهی، کدام بو؟ بوی خون؟

صمد بهرنگی که به آن شکل پُر از راز و رمز از میان ما رفت و روح‌انگیز دهقانی را هم که همان‌هایی به خون کشیدند که اکثریت که حمزه فراهتی یکی از آنان بود آن را خلقی و ضدامپریالیست می‌نامید و با سیاست "اتحاد" در رکاب آنها قرار داشت. آیا واقعیت به اینگونه نبود که اکثریت که حمزه فراهتی یکی از آنان بود حکمرانان جمهوری اسلامی را به از میان بردن "ضدانقلاب" که روح‌انگیز در میان آنها بود فرامی‌خواند؟

فرج سرکوهی در توضیحی که در زیر پیامشان به نوشته‌ای از "ابراهیم ساوالان" که در سایت "تریبون" درج شده (۱) و "ظاهر مهمانی" آن را در زیر پیام سرکوهی آورده است، از جمله آورده‌اند:

"صمد که غرق شد حمزه به تبریز آمد و خبر را به دوستان صمد داد و کاظم و رفتند جسد را آوردند اما در آن وقت نمی‌خواستند روابط را علنی کنند تا سواک [منظور ساواک است] سر نخ روابط را بگیرد و من خودم در آن زمان در تبریز بودم و می‌دانم".

آقای سرکوهی اسد بهرنگی، برادر صمد، کتابش را سالها پس از این که دیگر ساواک نبود به تحریر درآورده است و در کتابش این حرف را که حمزه به تبریز آمد و خبر را به دوستان صمد داد تکذیب می‌کند. چرا حرف اسد بهرنگی را با تمامی دلایل و مدارکی که می‌آورد باور نکنیم و حرف شما را - به دلیل آن که می‌نویسید "می‌دانم"، باور کنیم؟ گذشته از این اشرف دهقانی هم شاهد دیگری است که پس از اطلاع از مرگ صمد همراه مادر و خواهرش به خانه صمد بهرنگی رفته و مطلع شده که حمزه فراهتی که صمد را از درب خانه‌شان سوار ماشین کرد پس از آن که به قول شما "صمد که غرق شد"، به آن خانه مراجعه نکرده و خبر را به خانواده صمد نداده بود.

فرج سرکوهی در ابتدای همین پانویست آورده است:

"اول این که حمزه عضو محفل صمد بود، در کارهای مخفی با محفل همراه بود، دوست صمد هم بود. من این را خودم شاهد بودم. اسد در آن سال‌ها آدمی بود که دنبال زندگی اش بود و صمد با او فقط رابطه برادری داشت. اسد در هیچ جریانی فعال نبود. این که می‌گوید حمزه را ندیده شاید درست باشد چون خیلی از دوستان صمد را ندیده /، همه دوستان زنده صمد از ساعدی گرفته تا بهروز دولت آبادی گفته و نوشته اند که حمزه دوست صمد بوده و عضو محفل".

فرج سرکوهی اینجا هم بیش از همه چیز خود را شاهد می‌آورد. آقای سرکوهی، فرض این که نوشته شما در مورد زنده‌یاد اسد بهرنگی درست باشد و او در "هیچ جریانی فعال نبود"، اما رفقاء کاظم سعادت، بهروز دهقانی، علیرضا نابدل، روح‌انگیز دهقانی، مناف فلکی (نمی‌دانم منظور فرج سرکوهی از حسین غلام کدام فرد است) و در ادامه منطقی آن اشرف دهقانی چه؟ آیا آنان نیز چیزی نمی‌دانستند؟ اتفاقاً در یکی از نامه‌های به جای مانده از همان دوران که در

کتاب "راز مرگ صمد" درج شده معلوم گشته که کاظم سعادت‌ی اصلأ حمزه فراهتی را نمی‌شناخته است! (رجوع شود به کتاب "راز مرگ صمد" صفحه ۲۷۱).

در همین پانویشت فرج سرکوهی آورده است:

"بعد از آزادی عضو سازمان فدائی شد. تصور می‌کنید سازمان فدائی حاضر بود کسی را عضو کند که مشکوک به کشتن صمد باشد؟ آن هم در دوران چریکی."

عضویت پس از آزادی! اگر اشتباه نکنم حمزه فراهتی در سال ۱۳۵۶ از زندان آزاد شد. او سپس به خارج از کشور رفت و پس از برگشت از خارج، بعد از قیام بهمن به عضویت سازمان درآمد. اما سازمانی که وی عضو شد، دیگر آن سازمان فدائی مبارز پیشین نبود و دیدیم که پس از در رهبری قرار گرفتن افرادی چون فرخ نگهدار و ماشاءالله فتاپور بر آن چه گذشت. به فرج سرکوهی باید گفت که چنین سازمانی که دیگر یک سازمان چریکی نبود اتفاقاً عناصری چون حمزه فراهتی را لازم داشت که سیاست‌های ضد انقلابی آن را پیش ببرند. کما این که بلافاصله بعد از قیام بهمن، حمزه فراهتی را برای خلع سلاح مردم کُرد در مقابل ارتشی که روستاهای کردستان را به خاک و خون می‌کشید به آنجا فرستادند و او به مأموریتش عمل کرد.

در اینجا هم فرج سرکوهی ادعای خودش مبنی بر این که گویا حمزه فراهتی "در دوران چریکی" عضو سازمان بوده است را واقعیت جا زده است. آنهم در حالی که خود حمزه فراهتی در کتابش "از آن سال‌ها و سال‌های دیگر" چنین ادعائی نکرده است. در آن کتاب وی در صفحات ۲۳۲ و ۲۳۳ نوشته است: "منتظر وصل شدن به سازمان بود و اکنون که در آستانه احتمال دست یافتن به آن قرار گرفته بود، نمی‌دانست با شوقی که در تنش می‌دوید چه کند." اما نوشته است که بعد دستگیر شده و به سازمان وصل نشده بود. به طور مشخص در ادامه این مطلب در صفحه ۲۳۳ آمده است: "ساعت پنج بعدازظهر یکی از روزهای سرد زمستانی در سال ۱۳۵۲ ضداطلاعاتی‌ها به خانه‌اش ریختند." بنابراین به گفته خود فراهتی به هنگام ریختن ضداطلاعاتی‌ها به خانه "قهرمان داستان" در زمستان سال ۱۳۵۲ (دی تا اسفند این سال) او هنوز به سازمانی که گویا "شوقی که در تنش می‌دوید" تا به آن وصل شود، وصل نشده بود.

حمزه فراهتی در برنامه "بی پرده، بی تعارف" صدای امریکا، خود را یکی از "معتدترین کادرها" و "از کادرهای مسؤول" این سازمان معرفی کرد. باید حداقل بگوئیم که در مورد سازمان سالهای ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ چنین ادعائی دستکم تحت سؤال است، اما همزمان می‌دانیم که او در سازمان اکثریت صاحب چنان مقام‌هایی بود.

در اینجا باید توجه کرد که فرج سرکوهی همچون دوست قدیمی‌اش حمزه فراهتی از یکسان بودن اسم سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران پیش و پس از قیام بهمن سوء استفاده کرده و عضویت حمزه فراهتی در سازمان دوران پس از قیام تحت رهبری فرخ نگهدار را که واقعیتی است به جای عضویت در سازمان چریکی نیمه اول دهه پنجاه جلوه می‌دهد!

اما فرج سرکوهی علی‌رغم همه حرف‌های نادرستش در پاسخ به طاهر مهمانی در چهره‌کتاب (فیس بوک) که لینکش را در بالا ذکر کردم حرف درستی هم زده است. او نوشته است که حمزه فراهتی بعد از انقلاب به ایران آمد، "بعد دوباره به خارج رفت و این بار ماجراهائی رخ داد که به نظر من خطاهای بزرگ بود و در دادگاه می‌کونوس علنی شد اما به عنوان عضو اکثریت و با اطلاع رهبران اکثریت این کارهای خطا را کرد". اما باید یادآور شوم که گویا برای فرج سرکوهی در تماس بودن حمزه فراهتی با مأموران وزارت اطلاعات پیش از روی دادن فاجعه قتل‌های می‌کونوس که منجر به ریخته شدن خون تعدادی از مخالفان جمهوری اسلامی شد، صرفاً عبارتی روی کاغذ با عنوان "خطاهای بزرگ" است!

آری فرج سرکوهی دوستش را از دست داده و تأسف از دست دادن او را می‌خورد. این حق طبیعی فرج سرکوهی برای به جای آوردن حق دوستی با یار "دیرینه‌اش" است. اما او حق ندارد با تکرار دروغهائی که نادرست بودن آنان با اتکاء به شواهد و اسناد انکارناپذیر ثابت شده‌اند، خاک به چشم مردم بپاشد و به سلاخی حقیقت در ورای یک مرگ بپردازد! این کار فقط به پرونده پُر "حدیث" و سیاه آدینه خود ایشان برگ سیاه دیگری اضافه می‌کند!

(۱) <https://www.tribun.one/tarikh-adbyyat/tarikh/3007-2021-02-19-12-43-43>